

مقاله پانزدهم- منوچهر جمالی

هدیه بهمن به هرانسانی « جامه ای سپید» و « کمر بند » است بهمن ، به هرانسانی جامه آسمان را میپوشاند و هلال ماه را به کمر او می بندد

بهمن ، به هر انسانی که به سن پانزده سالگی وارد میشود ، دوچیز، هدیه میدهد . یکی ، « جامه سپید بینشی است که از ژرفای هرانسانی از آسن خردش، بوسیله سروشش ، برون می تابد ، و دیگر ، کمر بند یا زنار یا کستی یا Aiwyanhana است، که نشان ، سوگند و پیمان او به « کار بستن این بینش » است . زرتشتیان ، این آئین کهن ایرانی را با تغییراتی ، جزو مراسم دینی خود ساخته اند ، و معانی بسیار تنگتری به آن داده اند ، تا در چهارچوبه الهیات زرتشتی بگنجد . این معانی ، به کلی، اندیشه اصلی را که اندیشه « رسیدن به استقلال و آزادی فردی ، از راه اندیشیدن ژرف خود باشد » نفی و طرد میکند . این جامه سپید که شپیک ، یا « شبی» نامیده میشود ، نماد « همکاری بهمن و سروش » است . جامه سپید ، جامه ایست که بهمن ، پس از عبور جمشید (که زرتشت را بجایش نهاده اند) از رود وه دائیتی در بردارد . پس از آنکه انسان (جمشید) از درون « رود وه دائیتی » میگذرد ، و با « آب خدا » آمیخته میشود ، بهمن یا « خرد به » پیدایش می یابد (خدا ، شیره و افشره همه گیتی ، یا همه جانهاست) . در گزیده های زاد اسپرم (بخش ۲۱ پاره ۴) میآید که « آنگاه بهمن .. را دید ، به شکل مرد نیکچهر ، روشن ، برازنده ... جامه ای که

مانند ابریشم بود ، پوشیده داشت که **هیچ بریدگی و درز در آن نبود** ، چه خود روشنی بود ... » .

موبدان زرتشتی با ابریشم ، مسئله بزرگ داشتند ، چون ابریشم که « کج » هم نامیده میشود ، نام زرخداست (دیر کجین ، نام نیایشگاههای این زرخداست) و پيله ابریشم ، « بهرامه » خوانده میشود . کرم ابریشم و پيله ابریشم ، نماد « هماغوشی بهرام و سیمرخ » بودند . بهرام ، کرم در پيله بود . در واقع « بهرام در پيله بهرامه » نشان بهمن است، که همان « دو گیان » باشد . از این رو موبدان زرتشتی مردم را از پوشیدن جامه ابریشمین باز میداشتند، و آنرا زشت میشمردند . جامه سپید ابریشمین که روشن است (نبود هیچگونه بریدگی ، نشان مقدس بودن جان برای بهمن است) بیان لطافت و درون نمائی این جامه است . جامه بی درزو بریدگی ، نشان شناختن چیزها ، بدون پاره کردن آنها از همست « . دین ، در این فرهنگ « کرباس یا جامه ایست که هیچکس نمیتواند و نباید آنها را از هم پاره کند » . به عبارت دیگر، دین ، « بینش مهر به جانها = جانان = گیتی » ست ، که هیچکس حق ندارد و نمیتواند آنها را از هم پاره کند . داستانی را که فردوسی در ضمن داستانهای اسکندر میآورد، و به برهمنی نسبت میدهد ، بیان بینش بهمنی است (بهمن = برهمن) که « دین » ، بینشی است که مهر به همه جانها را میآورد که به هم پیوند دارند . ایجاد امت های کفر و ایمان و حق و باطل و برضد « دین » میباشد . در این داستان ، فردوسی ، عقیده خرمدینان را نشان میدهد . زرتشت و محمد و عیسی و محمد ، چهارسوی این کرباس را گرفته اند ، و به قصد تملک، هرچهار، آنها بسوی خود میکشند ، تا آنها را از هم پاره کنند ، ولی هیچکدام ، نمیتوانند .

این جامه سپید بی بریدگی ، نشان بینش بهمنی است . همچنین کمر بند ، که نشان « پیمان بستن برای کار بستن این بینش در گیتی » است ، يك هدیه بهمنی بود . چنانکه داستانی که به زرتشت نسبت داده میشود ، گواه بر آنست . در گزیده های زاد اسپرم بخش ۱۳ میآید که « چنین پیداست که چون - زردشت - پانزده ساله شد ،

پسران پوروشسب از دارائی پدر ، بهر خواستند و سهم ایشان از دارائی پوروشسب بخشیده شد . در جامه ها ، کستی بود زردشت آنرا برگزید و فراز بست . این از راهنمایی **بهمن** بود که در **هنگام تولد به اندیشه او پیامد ...** » . البته این دونکته در روایاتی که فرامرز هرمزیا نیز آورده است ، تأیید میگردد .

در جشن « ناوازوت » که همان « نوزاد » باشد و نام دیگرش « گیتی خرد » است ، این جامه بهمنی پوشیده، و این کمر بند بهمنی بسته میشود . انسان در این سن ، هم استقلال خود را می یابد ، و هم مسئولیت پیدا میکند . در پایان چهارده سالگیست که انسان ، از نو ، زائیده میشود و « گیتی خرد یا خرد کار بند » ، پیدا میکند . چهارده ، عدد منسوب به گش (گش اور ون) است ، و خانه چهاردهم قمر ، « سپور » نامیده میشود که به معنای خوشه و کمال میباشد . برای این روز باربد لحن « **شب فرخ** » را ساخته است ، و این مینماید که گش ، این همانی با فرخ و خرم دارد که نام روز یکم هستند . در « کمال » ، آغاز است . کمال ، نقطه ایست که نوشوی آغاز میگردد . چیزی به کمال رسیده است ، که توانائی نو آفرینی دارد . این وارونه مفهوم « کمال » در ادیان نوری است . درست کلام کامل الله و یهوه و پدر آسمانی ، حق نو آفریدن اندیشه را از همه ، میگیرند . **اليوم اكملت لكم دينكم** (قرآن) ، به معنای آنست که دیگر حق نو آفرینی در آموزه دینی و شریعت و اندیشه نیست .

چنین اندیشه ای در فرهنگ ایران ، برضد خرد بهمنی بود . چنانکه در گزیده های زاد اسپرم بخش ۳۴ پارہ ۲۹ میآید که « به سبب استواری باز آفرینی همه **چهره ها** ، در پایان به آغاز همانند باشند ، چنانکه مردم که هستی آنان از تخم است ، از تخم به وجود آیند و گیاهان که هستی آنان از تخمك است ، کمال پایانی آنها نیز با همان تخم است » (چهره به معنای تخم است) .

خرد بهمنی ، با رسیدن انسان به سن پانزده ، حق به نو آفرینی و حق به کار بستن خرد بهمنی خود را در گیتی دارد . از این رو این جشن ، « گیتی خرد » نامیده میشود . البته بهمنی که در دین

زرتشت ، حاجب اهورامزدا شده است ، با دادن چنین هدیه هائی به انسان ، از انسان میخواهد که خواستهای اهورامزدا را که معیار نیک و بدی هستند ، اجراء کنند، و این وارونه ساختن فرهنگ اصیل ایرانست . مگر آنکه ما اهورامزدا را با همان فرخ ، این همانی بدهیم که در اصل نیز داشته است ، و به همین علت نیز اهورامزدا را جانشین روزیکم کرده اند که فرخ و خرم نامیده میشده است .

چرا بهمن ، جامه خود را به هرانسانی ، هدیه میدهد . بهمن ، انسانی ویژه ای را بر نمیگزیند که خرقه و قبای خود را تنها به او هدیه بدهد . بلکه به هر انسانی که به سن پانزده سالگی رسید ، خرقه یا قبای خود را هدیه میدهد . بهمن ، مانند یهوه و الله ، امر و نهی نمیکند ، بلکه این خرقه یا قبای بینش کیهانی را جوانمردانه ، به هرکسی هدیه میکند . بهمن برای دادن هدیه « بینش کیهانی » به هر کسی ، ادعای حاکمیت بر هیچکس نمیکند . ما امروزه تصویری دیگر از جامه و پوست و پیراهن و قبا (کبه = که معربش هم قبا و هم قبه و هم ، کعبه است) و خرقه داریم که در مردم ایران در روزگار پیشین داشته اند . جامه و پوست و پیراهن و قبا ، از تصویر « خوشه و میوه » که بر فراز گیاه یا درخت پدید میآید ، معین میشد . **خوشه گیاهان و میوه درختان ، پوست و جامه و قبای درختان و گیاهان شمرده میشدند .** خوشه گیاه و میوه درخت ، سقف و آسمان گیاه و درخت شمرده میشد . سپهر و آسمان ، خوشه درخت زمین بود . چنانکه هنوز در کردی ، خوشه ، هم به معنای « چرم دباغی شده » است ، و هم به معنای سنبل گندم و جو و هم به معنای هسته شیرین . خوشه خانه ، کار گاه دباغی است . این بود که « مشک و مشکیا » که پوست موی دار گوسفند یا بز بود ، معنای بسیار مهمی داشت .

این خوشه گیاه ، یا آسمان و پوست گیاهست که نماد زیبایی و خوشی است . به همین علت به بهشت ، مینو گفته شد ، چون آسمان ، جایگاه خوشه ها و تخمها و میوه هاو هسته هاست . به همین علت ، درکردی ، خوشیک به معنای زیباییست ، و خوشی ،

شادی و آسایش و خوشمزگی و سلامت است . البته خوشه ، مجموعه دانه هاست ، و بهمن که اصل آشتی بود ، نماد اجتماع و محبت و پیوستگی همه باهم بود . از این رو به برفهای انباشته برهم ، بهمن میگفتند . امروزه به بهمن ، از دید گاه زیان و خطری که دارد ، نگریسته میشود ، در حالیکه در آن روزگار ، از این که ذرات برف به هم چسبیده و یک تل یا تپه بزرگ میشوند ، و یک کل به هم چسبیده ، درست میکنند ، بهمن میگفتند . در همین راستا ، در کردی به بهمن فروریخته ، خوشیل (خوشه + ایل = خدای خوشه) میگویند . بهمن ، پوست و گوشت (= خوشه) بود . در بندهشن در پایان بخش سیزدهم دیده میشود که بهمن ، برابر با گوشت نهاده میشود . گوشت ، همان واژه « خوشه » است . و چون خوشه ، نشان محبت بود ، به همین علت دیده میشود که در گزیده های زاداسپرم (بخش ۳۰) سپهر سوم، ناهید را برابر با گوشت میداند ، ولی در برهان قاطع (زیر واژه هفت رنگ) میتوان دید که ناهید را موبدان زرتشتی ، جایگزین « زهره = رام » میکرده اند . به عبارت دیگر ، رام (مادر زندگی) ، نماد خوشه بوده است ، و همسان بهمن بوده است . به همین علت نیز ، رنگ مربوط به رام (زهره) ، همان رنگ سفید است . رنگ جامه عروس جهان (برهان قاطع) که رام یا زهره باشد ، سفید بود ، از این رو نیز هنوز هر عروسی ، جامه سپید میپوشد . علت هم اینست که سه چهره نخستی که بهمن می یابد ، همان « رام + خرم + بهرام » است ، و درست این سه تا یکتای باهم ، پوست یا جامه، یا « کبه = قبای جهان » ، یا « پیراهن آسمان » بوده اند . جامه سپید پوشیدن ، همرنگ و همسرشت شدن با رام و بهمن میباشد . در تحفه حکیم موعمن دیده میشود که به پوست تخم مرغ ، « خرم گفته میشود . میدانیم که ایرانیان، جهان را « خایه دیسه = تخم مانند » میدانستند که مرکب از سیمرخ ، خدای آسمان ، و از آرمیتی خدای زمین بود . « خرم » ، پوست این تخم جهان بود . جامه جهان ، خرم یا وای به یا نای به بود . این اسناد شفاهی برای درک فرهنگ اصیل ایران ، قابل اعتمادتر از متون زرتشتی

پهلوی هستند . علت هم اینست که این « پوست یا جامه آسمان » را که « خوشه درخت هستی » بود ، و آغاز نوشوی و فرشکرد و آفرینندگی و اصل شادی و خوشی شمرده میشد ، هر خدای تازه واردی ، به خود نسبت میداد . هم میتراس ، این جامه را در نقشهای میترائی در باختر ، بر کتف خود دارد ، و هم اهورامزداى موبدان زرتشتی ، این جامه آسمان را می پوشد .

در حالیکه بهمن در فرهنگ اصیل ایران ، این جامه را به همه انسانها هدیه داده بود . بهمن ، این جامه آسمان بود ، چون سه خدای فرازین سپهر ، همان بهرام و خرم (ارتا فرورد) و رام بودند، که باهم سه چهره بهمن ، و همان « آسن خرد » هستند . بهرام ، سپهر پنجم ، و خرم یا مشتری ، سپهر ششم ، و رام که همان کیوان یا کدبانو است ، سپهر هفتم بودند ، ولی موبدان دین میتراس و دین زرتشت ، این سپهر ها را ، به خدایانی نسبت میدادند که انطباق با الهیات خودشان داشته باشد .

خدا ، پوست و جامه و پیراهن جهانست . این دستکاریها ، که سبب وجود تناقضات در این آثار شده است ، مارا به اصل این اندیشه ، و تحولاتش راهنمائی میکند . از اینرو در گزیده های زاد اسپرم ، سپهر ششم را که از آن خرم = مشتری = ارتا فرورد است ، به اهورامزدا نسبت میدهد ، و مینویسد که « اورمزد پوست است که زیبا کننده تن هاست » . ولی در آغاز بخش سیزدهم بندهشن دیده میشود که ، آسمان ، پوست است . « آسمان ابری » ، در اصل ، سیمرغ = خرم = فرخ بوده است . نام خرم ، معمولاً برای این « سه خدای آمیخته باهم » نیز ، بکار برده میشد . ارتا فرورد و رام و بهرام ، که خرم یا فرخ بودند ، جامه و کبه (کعبه = قبا) آسمان بودند، همان « سقف آسمان » بشمار میرفتند . و واژه « سابیته » در کردی ، به بلند ترین نقطه ، و به سقف ، و پالار گفته میشود ، که همان « سه + پیتا » است . و این سه پیتا و سه پتا (دراوستا) spaeta است که همان واژه « سپید یا سفید » باشد ، که رنگ جامه بهمن است .

در واقع ، سپید ، نام این سه تا یکتائی بود ، که اصل جهان و انسان و زمان بود . ما امروزه این واژه را فقط به معنای « رنگ » بکار میبریم ، در حالیکه به معنای « سه اصل یا سه خداست که در آمیختگی باهم ، اصل جهان و انسان و زمانند » . به همین علت به گیاهی که در میان دریای فرخکرت (وروکش) است ، « هوم سپید » گفته میشود ، چون گیاهیست که ترکیب این سه خداست . در تحفه حکیم موعمن ، خرم ، نامی گیاهی شمرده میشود که ویژگیهای این پوست را مینمایند (خرم = پوست تخم جهان) : « خرم .. اسم فارسی مریخه (بهرامه که همان رام و خرم باشند) است و آن گیاهیست که گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل به گرمی و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاد کننده عقل و فهم ، و نظاره او مورث فرح و سرور ، و نگاه داشتن او را درکف دست و آستین، باعث محبت، و روغنی که از گل او ترتیب دهند ، جهت دردسرو بیخوابی و رفع توحش ، وطلای او باموم و روغن، جهت نیکوئی رخسار و موجب قبول، و رافع بغض است».

این سه ، که « رام » و « ارتافرورد » و « بهرام » باشند ، سقف زمان در هر ماهی هستند ، و سه روز آخر از هر ماهیست ، که ۱- رام جید باشد که موبدان زرتشتی از آن « زامیاد » ساخته اند، و ۲- ماراسفند که همان آفریتی دهمه (= رند) ، است که تحریف به « دهمان آفرین » کرده اند ، و ۳- روزبه = بهرام است، که تبدیل به انگران کرده اند . نه تنها سقف زمان در ماه هستند (روزهای ۲۸ + ۲۹ + ۳۰ هرماه) بلکه سقف هر روز نیز هستند .

سقف هر روزی ، از اوزرین (رام = عزی) شروع میشود ، و سپس گاه هماغوشی بهرام و ارتا فرورد است . از این رو نیز جامه بهمن ، شپیک خوانده شده است . پس از این سقف تاریک شب ، که رام + ارتافرورد + بهرام باشد ، گاه سروش و رشن میآید که شب را میزایانند ، و به سپیده دم میرسائند . نام سپیده دام ، پگاه (پگ+ گاه) است که به معنای « گاه خوشه ارزن » است . نام

سپیده دم یا سپیده ، یا بامداد ، « پنگ » هم هست که معنای خوشه خرما را هم دارد . و « بام » هم به معنای پنگ است . پس سر آغاز روشنی ، این همانی با خوشه دارد . میدانیم که این خدایان (رام + ارتا فرورد + بهرام + سروش + رشن) ، که روز و جهان از آن میرویند ، تخم انسان هم هستند . پس بهمن ، این جامه یا کبه (قبا) یا پوست یا پیراهن یا خرقه (خورگه = زهدان خره ، این سه خدا ، همان خره هستند) ، را به تن هر انسانی پوشانیده است . بهمن پنهان و نهفته در تاریکی ، در این « سه + پیت » ، نخستین امکان پیدایش خود را می یابد . « آسن خرد » ، که این سه آغاز و سه فواره باهم باشند ، بن بینش کیهانی و وجودی در هر انسانی هستند . هنوز رد پای معانی « پیت » در کردی بخوبی باقی مانده است . از سوئی این پیت ، همان « پت » است که سپس تبدیل به واژه « بت » شده است که معنای تلنگریل انگیزه دارد . گذشته از این ، « پیتک » در تبری ، به تخمی گفته میشود که گیتی و آسمان ابری در نوروز از آن میروید (پیتک به خمسه مسترقه گفته میشود - بدیعه اللغة) ، پیت ، در کردی به معنای ۱- جمجمه و ۲- آغاز و ۳- فواره است . سه منزل قمر در پایان هر ماه ، « کهت » خوانده میشوند (بندهشن بخش سوم پاره ۲۶) که همان کات = جمجمه باشند که نماد وجود خوشه در فراز است . از این گذشته گردن انسان ، رام است ، و سر ، بهرام ، و موها ، ارتافرورد هستند (روایات هر مزیار فرامرز) که سه کهت = سه کات = سه کت (کتف) در وجود انسان هستند . پس سپیتا = سه پیتا به معنای سه سر + سه آغاز + سه فواره (سرچشمه) هست . در واقع کتف و یا شانه انسان ، نماد همین سقف شمرده میشود . از این رو کبه = قبای میتراس به کتفش چسبیده شده است . اینست که در کردی « شه پکه شان » به معنای استخوان پهن شانه است . خوشه معانی واژه « شپیک » پهلوی که جامه بهمن باشد ، بخوبی در کردی باقی مانده است .

نه تنها « شه پک » که همان شپیک پهلوی باشد ، به معنای نیم تنه پشمی و پالتوی کوتاه است ، بلکه شه پکه ، همان کلاه شاپو (

شابگا) فارسی است. شه پقه، کلاه لبه دار است. شه به کی، اول با مداد است. این نشان میدهد که کلاه، یا سرپوش نیز نشان بهمن بوده است. شه به قی، اول بامداد است. و شفق هم که از همین ریشه برآمده است در زبان پارسی بنا بر لغت نامه، بخصوص در شعر گویندگان به معنی روشنی و سرخی آسمان در صبح پیش از طلوع آفتابست.

شه به ق (شبق) به معنای روشنی افق + نخستین تابش آفتاب است. شه باک به معنای برق زدن است. در داستان گذر جمشید (که درگزیده های زاد اسپرم، بجایش زردشت را گذاشته است) از آب، ناگهانی بهمن با جامه روشن و نابریده اش (بی درز) پدیدار میشود، و **جمشید را به انجمن خدایان میبرد تا با خدایان همپرسی کند**. پس پوشیدن شپیک، جوان را همپرس خدایان میکند، و با خرد بهمنی اش با آنها میاندیشد. البته «کلاه» هم هدیه بهمن بوده است، که زرتشتیان آنرا جزو مراسم خود نکرده اند. شاید علت این بوده است که پیروان میتراس، آنرا جزو مراسم خود ساخته بودند، و با این سرپوش، شناخته میشدند. در باختر، به سرپوش یا کلاه میتراس در این نقشهای برجسته، کلاه «فریگی» میگویند، و می انگارند که این کلاه از آن قوم «فریگه» در آسیای صغیر گرفته شده است. در حالیکه «فریگه» نام گل شنبلیله است که این همانی با «دی به دین» روز ۲۳ هرماهی دارد، و همان نام خرم یا ارتا فرورد است.

در تحفه حکیم موعمن دیده میشود که فریقه که معرب همان فریگه است به معنای «حلبه» است که شنبلیله باشد، و خود واژه حلبه، معرب واژه «ال + به» است. قوم فریگه در آسیای صغیر بایستی پیرو این زنخدا (سیمرغ) بوده باشند که چنین کلاهی را بسر میگذاشته اند، و چنین نامی به خود داده بودند.

خود واژه «سپهر» که در اوستا spithra نوشته میشود همان huspitr، درپهلوی است که مرکب از hu + spihr است، و نشان میدهد که سپهر، خرم سه تا یکتاست. سپهر همان خرمست که پوست جهان، پوست انسان، پوست تخم مرغ... است.

چنانکه در نوشتار پهلوی دیده میشود ، که سپهر ، « هوسپی + تر huspi+tr » بوده است . چنانکه در برهان قاطع دیده میشود ، « هوسپی » ، همان واژه « خسپی » است که یکی از نامهای ستاره مشتریست ، که همان خرم باشد و زرتشتیان ، اهورامزدا را جانشین او ساخته اند، و یونانیان ، زئوس را . و در واقع در راستای « هوز + پی » درک میشده است . هوز یا خوز ، همان نای است (مانند خوزستان = نیستان) و پی ، همان پیه یا « به » است . پس خسپی ، به معنای « نای به » است . معمولا « سپی » ، جانشین « سپنتا » هم میشده است (هو + سپیتر = هوسپنتا) . نای به ، بنا بر روایات هرمرزیار فرامز ، همان وای به و ارتا فرورد و رامشنا خرام میباشد . و پسوند « تر » همان تریا = ۳ هخامنشی ها و سه امروزه در انگلیسی three است . پس سپهر ، همان « خرم سه تا یکتاست » . از آنجا که خرم یا هوسپی ، پوست بوده است ، این واژه به « سپی » سبک شده است . رد پای آن در کردی باقیمانده است . در کردی به پوست کنده ، سپی میگویند و سپی کردن ، کندن پوسته است .

سپی در واقع نام خرم = فرخ = ریم یا روز یکم و هشتم ماه بوده است . و همچنین نام درخت سپیدار (سپی + دار) هم بوده است ، چنانکه سپیدار در کردی و فارسی ، سپندار هم گفته میشود و این برابری مینماید که سپی همان سپنا است و میدانیم که د راوستا سپنتا ، سپنا است . پس روز نخست ماه همان سپنتا مینو = خرم = فرخ = ریم بوده است که در الهیات زرتشتی ، اهورامزدا نامیده شده است . خرم ، پوست جهان ، پوست انسان ، پوست تخم مرغ ... بوده است . بهمن که اصل اصلهاست ، درماه و آسمان ، و سپس در گیتی (گوشورون) پیدایش می یابد . بهمن ، پوست یا صورت و چهره میشود . اگر خدا ، شخص گرفته شود ، بدین معناست که خدا ، صورت یا چهره می یابد . خود واژه « چهره » که ما به معنای صورت و روی بکار می بریم در اصل که چیتر باشد به معنای تخم است . اینست که چیتر ، هم ذات و گوهر است و هم روی و صورت است . معنای « راستی » همین بود که آنچه

خدا در گوهر و ذاتش هست (چیترا) در صورت و رویش و پدیدارش نیز هست . فقط تخم تاریک و نهفته ، روی و صورت پیدا میکند . دو رنگ بود که نماد پدیدار شدن بود : یکی رنگ سپید و دیگری رنگ سرخ . حتا در هفت رنگ سپهرها (برهان قاطع) میتوان دید که سرخ ، رنگ بهرام (مریخ) و سفید ، رنگ زهره است . بخوبی میتوان دید که سپید ، رنگ رام و خرم بوده است و سرخ ، رنگ بهرام ، و این سه باهم ، سه تائی هستند که از بهمن پیدایش می یابند . اینها هستند که باهم پوست آسمان میشوند که سپید و سرخ هستند . بینش ، روند روئیدن و زائیدن بود . همه واژه های مربوطه گواه بر اینست . چنانکه دانه ، دانائی شده است ، و در کردی ، زان ، زانا شده است . همچنین پرزانك که زهدان است ، فرزانه شده است .

بینش و دانائی و فرزانگی ، روند « آبستنی aapustanih ، یا آماسیدن پوست » است . و به همین علت ، ایرانیان به سرودهایشان ، اپوستاک یا اوستاک *apustaak+avestaak* گفته اند که امروزه در شکل « اوستا » ، سبک شده است . هنوز هم در کردی ، ناوس (آوس) آبستن است ، و ناوساگ ، آماسیده است . تخم در روئیدن مانند نطفه در زهدان ، میآماسد و ورم میکند . به همین علت ، پوست ، نماد پیدایش و بینش بوده است . از این رو در گزیده های زاد اسپرم (بخش ۲۲ ، پاره ۸) اورمزد ، چهره خویش را به اندازه آسمان به زردشت مینماید . در داتستان دینیک (اساطیر ، عقیفی) اهورامزدا ، آسمان را از سر خود میسازد . اینست که پوست و صورت در فرهنگ ایران ، معنای پوسته و ظاهر و پرده و حجاب را ندارد . پوست و صورت ، شفافیت دارد و درون نماست ، نه پرده ای که ظاهریست پوشنده و گمراه کننده .

اینست که در ادیان سامی که یهوه و الله ، بی صورت هستند ، صورت ، چیزی زشت و یا سطحی و ظاهری و فانی و منحرف سازنده و پرده و حجاب میشود . الله و یهوه باید پاک و بری از

صورت باشند . پوست و مغز ، دو چیز جدا از هم میشوند . بقول مولوی :

بهل آن پوست ، مغز بین ، صنم خوب نغز بین
 هله بردار ابر را ، زرخ ماه ، تو به تو
 صورت ، مثل چادر ، جان رفته به چادر در
 بی صورت و بی پیکر ، وز هر چه مصور به

این اندیشه که از اسلام ، در اندیشه های مولوی و ایرانیان نفوذ کرده است ، بکلی رابطه آنها را با « پدیده ها بطور کلی » و جهان و انسان و زیبایی به هم زده است . چون درست در فرهنگ ایران ، این اصل کیهان که « خرم + رام + بهرام » باشند ، در سرخی و سپیدی ، پیدایش بهمن ، اصل اصل کیهانند . صورت و چهره ، پدیده است ، نه پرده و چادر و ظاهر . چهره (صورت) ، گوهر و ذات (= چهره) را مینماید و میگسترده (صورت = چهره = ذات) . اینکه فرهنگ ایران ، علاقت به ایجاد تصاویر برای خدا نبوده است ، برای اینست که خدا (یا اصل اصلها) ، « همه صورتهای جهان » میگردد . آنچه در گیتی هست ، پدیدار خداست . خدا ، يك چهره ممتاز ندارد . در هر صورتی و چهره ای ، خدا پدیدار هست . ما در همه جا و در همه چیزها ، خرم = فرخ = سیمرغ را می بینیم . کشف زیبایی در چیزها ، کشف خرم و رام و بهرام و بالاخره کشف بهمن در همه چیزهاست . اینست که جامه شبیک ، معنای چنین پوستی را دارد ، نه يك پرده و چادری که مارا از دیدن بهمن و آسن خرد ، باز میدارد . جامه شبیک ، درست این خرم و رام و بهرام و بالاخره آن بهمن را پدیدار میسازد .

چرا بهمن ،

کمر بند خود را به هر انسانی ، هدیه میدهد

Aiwyaaonha=aiwi+yaaonh

کمر بند بهمن ، هلال ماه است . نام دیگر ماه (یونکر + برهان قاطع) ، « بینا » است . ماه ، چشم آسمان است . خرد بهمنی در ماه ، به شکل « چشم » پیدایش می یابد . به عبارت دیگر ، خرد بهمن ، در ماه ، چشم ، یا اصل بینش میگردد . و سپس ، از این بینش ، « گیتی » پیدایش می یابد . بهمن ، نخست ، ماه ، و سپس گوشورون ، یعنی زمین و گیتی میشود . بهمن در آغاز در ماه ، در بینائی و اندیشه ، پدیدار و پدیده میشود که میشود آنرا دید ، ولی سپس ، تبدیل به واقعیت، یعنی زمین و گیتی می یابد که هم دیدنیست و هم گرفتنی . نخست ، پیدا و دیدنی است ، سپس ، هم دیدنی و هم محسوس و دست یافتنی میگردد . بدینسان ، بینش بهمنی ، تبدیل به واقعیت می یابد . بدینسان خرد بهمنی ، در آغاز « بینش و اندیشه » ، و سپس تبدیل به « خرد کار بند ، یا گیتی خرد » می یابد . خردی که اندیشه و بینش را ، به کار می بندد، و یا خردی که اندیشه را از آسمان به زمین میآورد . این تبدیل « بینش و اندیشه ، به واقعیت و گیتی » ، در همان نقشهای میتزائیان در باختر ، نمودار است . گاوی که نماد زمین و گیتی است (گوشورون = سه شاخه که نماد گیاهان و جانوران و مردمان است) ، شکل هلال ماه را دارد . این تحول 1- بهمن (خرد بنیادی در درون جان) به 2- ماه = ماه یا بینش و اندیشه، و سپس 3- به آنچه دیدنی و گرفتنی (کاروکردار) است ، سپس به شعار زرتشتیان ، کاسته شده است.

این خرد بنیادی و گوهری درهرانسانیست، که باید تبدیل به اندیشه و اندیشه ، و سپس تبدیل به کارو کردار و واقعیت بیابد .

پس زمین ، این همانی با هلال ماه ، یا اصل بینش دارد . پس این بینش که پیدایش خرد بهمنی و چشم اوست ، اکنون زمین شده است . خرد بهمنی ، بینشی است که واقعیت میشود . بهمن ، بطور کلی ، اصل میان است ، و همه اضداد را باهم آشتی میدهد و از بهترین نمادهایش ، کمان و کباده و دوشاخه (دوشاخ گاو یا بزکوهی یا گوسفند ، دوشاخ هلال ، دوشاخ رنگین کمان است و واژه ذوالقرنین از اینجا برخاسته است ، و دو گوش ، دورنگ (ابلق)

.....) و کمر بند است . هلال ماه نیز همین دوشاخه است که شکل « کمر » پیدا میکند . کمر (که معربش قمر است) اساساً به معنای « میان » است . هلال ماه را به میان خود بستن ، نشان همین توانائی بهمنی انسان ، به آشتی دادن بینش و اندیشه با واقعیت بوده است . سه ماه پایان سال که زمان پیدایش جمشید (جایش کیومرث گذاشته اند) است ، سه ماه دی + بهمن + اسفند است . دی ، سیمرغ و آسمانست . نام ماه دی ، شب افروز است که ماه باشد و اسفند ، آرمیتی ، زمین است . انسان که در این سه ماه ، پیدایش می یابد ، نماد توانائی خرد بهمنی اوست که میتواند بینش را واقعیت بدهد ، آسمان را زمینی کند . ماه ، دارای ۲۷ منزل است و در هرمنزلی ، پنج گاه دارد و همه اینها ، پیدایش مینوی مینو یا بهمن هستند . پس $(1+5+27 = 33)$. اینست که انجمن خدایان ایران ، مرکب از سی و سه خدا بودند . اکنون بهمن ، این « کمر بند ماه » را که دارای « سی و سه رشته » است ، به انسان هدیه میکند ، تا متمم هدیه دیگرش باشد ، که جامه آسمان یا جامه بینش بود . در کمر بند سی و سه رشته ، همه خدایان بخشهای گوناگون که بخشهای گوناگون زمین وزمان را میآفرینند و سامان میدهند ، باهم آمیخته شده و یگانه شده اند ، و انسان به میانش می بنند و میان انسان ، جگر اوست . و جگر در هر انسانی ، پیکر یابی بهمن است . جگر ، به قول بندهشن « بنکده تا بستان » یعنی سرچشمه گرمی و آب (خون) است . جگر چون دریای فراخکرت (وروکش) است (بندهشن ۱۳ ، پاره ۱۹۵) . در میان دریای فراخکرت ، سیمرغ برفراز درخت بس تخمه نشسته است و تخمه‌هایش را میافشاند (افشاندن ، اصل جوانمردیست) ، تا در همه جهان پخش گردد . جگر ، مانند دریای فراخکرت ، سرچشمه خون است . در گزیده های زاد اسپرم (۳۰ پاره ۱۵) میآید که « گوهر خون ، گرم و مرطوب و رنگ آن سرخ و مزه اش شیرین و جای آن در جگر است » . در نخیره خوارزمشاهی میآید که « غذا یافتن اندامها و پرورش تن ، بدوست - به جگر است - از بهر آنکه غذای راستین خون

است . « خون » در اوستا « vohu + ni » که به معنای « نای به = سیمرغ » است . خون و باده و آب و ... (آنچه جزو پدیده آب شمرده میشود) اصل پیوند شمرده میشوند . خوشه معنای « خون » که در کردی « هون » است ، بخوبی باقی مانده است . هون به معنای ۱- بافته ۲- شیار آبیاری در زمین و ۳- روعیا و خواب است (روعیا ، از بینش های در تاریکیست که فوق العاده اهمیت داشته است) . از ترکیبات واژه هون ، معنای « خون » چشمگیرتر میشود . هونان ، به معنای بافتن و تشکیل سازمان دادن است . هوندر او ، بهم بافته + به رشته کشیده است . واژه « هنر » از همین ریشه برخاسته است . هوندر او ه ، کلام منظوم است . هونه ، دارای معانی ۱- بهم بافته ۲- به رشته کشیده ۳- نشانه خوبی ۴- شعر و نظم ۵- نسیم است . هونگوست ، انگشت . هونه ك ، زلف تابیده است .

پس جگر با خونس (که همان آبش باشد ، جگر = دریای فراخکرت) ، همه را به هم می پیوندد ، و به هم ، يك رشته میکند ، و از آن يك نظم پدید میآورد و همه را سامان میدهد . درست اینها ، خویشکاری بهمین هستند . این نیروی به هم پیوند دهنده است که از سوئی ، درد ، و از سوئی شادی همه را احساس میکند و به هم می پیوندد ، و انسان را برآن میدارد که برای رفع آزار ، از همبستگان خود ، و انباز ساختن همه درشادی و کام ، متعهد باشد . کمر بر میان بستن ، مصمم شدن و آغاز کردن جدی به چنین کاریست . کمر بر میان بستن ، اقدام کردن برای رفع آزار از همه جانهاست . اینست که جگر ، نه تنها کان بینش است ، بلکه کان همدردی و حساسیت فوق العاده برای دریافتن دردها ، و مرکز دلیری و گستاخی برای ایستادگی در برابر آزارندگان شدن است . آنکه کمر بند هلال ماه را به میان خود می بندد ، از این پس هم درد همه جانها را در می یابد ، و هم جگرش ، به حال دردمندان میسوزد ، و هم جگر بی باک و گستاخی دارد که در برابر آنها بایستد .

عبارتی که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می‌آورد ، نشان میدهد که بستن کمر بند که در اصل aiwyangana نامیده میشود است (پیشوند aiwi ، به معنای هلال ماه است چون aiwi به معنای « باهم » است که گوهر ماه است ، و پسوند « یان » ، جایگاه پیوند یابی است، و ایوی ، که به معنای باهم است، به ماه نیز اطلاق میشود است، ورد پایش در کردی باقیمانده است : هه یفی) ، در جشن مهرگان بزرگ ، که روز رام (روز بیست و یکم باشد) صورت می‌گرفته است . این جشن را در ماه مهرگان ، بنا بر شاهنامه ، فرانک می‌گیرد که مادر فریدون باشد . و این کمر بند را به همه می‌بخشد . فرانک ، همان سیمرغست . فرانک Frank در اوستا، همان فراز fraaz در پهلوی است (برهان قاطع ، فراز) و مردمان روز سوم هر ماه را که روز « ارتا واهیشث » است ، « سرفراز » میخوانند که به معنای « سرکش » میباشد . فرانک است که ابتکار جنبش بر ضد ضحاک را دارد ، و این سیمرغ یا سرفراز است که فریدون را از فراز کوه البرز ، برای قیام بر ضد ضحاک میفرستد .

در فرهنگ ایران ، این فرخ یا خرم ، که روز یکم بنام اوست ، تنها « جشن ساز » همه جشن های ایرانست . « درفش کاویان » در اوستا ، « درفش گش » نام دارد ، و « گش » که روز چهاردهم باشد ، از باربد ، « شب فرخ » نامیده میشود . پس درفش کاویان ، درفش فرخ یا خرم است . این خرم سرکش است که همیشه پرچم طغیان را در ایران ، بر ضد آزارندگان جان و خرد ، و ضحاکان جهانخوار برافراشته است . از اینجاست که میتوان جنبش خرم‌دینان را که به نامهای گوناگون نامیده میشدند ، و در سه سده ، بر ضد اسلام و عرب برخاسته اند و سپس تحول به جنبش عرفانی یافته است ، دریافت .

این شاهنامه است که خرم‌دینی بنام فردوسی توسی آن را سروده است ، تا همان سرکشی فرانک + فریدون را در هزاره ها در ایرانیان زنده نگاه دارد . این رسم کمر بستن ، که به فریدون و بالاخره به خرم باز میگردد ، برای سرکشی بر ضد اصل آزار و

قربانی خونی (ضحاک = میتراس) ، و برای فیروزی ملت ایران بر ضحاک در هر زمان نیست . کمر بستن ، معنای « قیام بر ضد زور مندان و آزارندگان زندگی و خرد بهمنی » داشته است . بستن این کمر ، برای آنست که هرکسی همدردی با مردمانی کند که جانشان آزرده میشود ، و هرکسی ، حق به ایستادگی بر ضد « آزارندگان زندگی و خرد » داشته باشد ، تا با بیبایی ، بتواند علیه ضحاکان زمانش برخیزد . آزار و گزند و شکنجه ، بنام هرکس ولو خدا باشد ، ناحق است ، و از نام چنین خدائی ، نباید ترسید ، و بی باکانه باید بر ضد او برخاست . ضحاک ، هیچگاه نمیبرد ، و هر چند برفراز البرز کوه در زنجیر است ، ولی همیشه امکان بازگشتن دارد .

جمشید ، اصل ایجاد مدنیت آرمانی بر شالوده خرد بهمنی در فرهنگ ایران است . فریدون (thraetaona) اصل سرکشی ، بر شالوده همان خرد بهمنی ، بر ضد ضحاکان است ، که بنام راستی و عدالت و حقیقت ، زندگی و خرد مردمان را میآزارند . فریدون از غار کوه البرز از نزد سیمرغ (= فرانک) به پیکار با ضحاک فرود میآید . هنوز « کاو » در کردی به معنای ۱- غار و ۲- کوه است و غار فراز کوه ، نیایشگاه و خانه سیمرغست . از این رو نام دیگر فریدون ، کاوه (= از غار کوه = فرستاده از سیمرغ = با داشتن حقانیت از گش) بوده است . این کمر بند را انسان می بندد تا هرگاهی که ضحاک ، به ستمگری پیدا شد ، و محضری از بزرگان و نامداران و موبدان و آخوندهای اجتماع ساخت ، که گواهی به آن میدهند که ضحاک ، جز تخم نیکی نمیآورد ، و هیچ چیز جز حقیقت مطلق نمیگوید ، و برای گسترش عدل بر زمین آمده است ، نترسد ، و بر ضد او برخیزد ، و رویا روی همان محضرش ، قد برافرازد و ، بگوید که همه این سخنان ، دروغ است . « دروغ مقدس » ، یا « حکمت الهی » ، تباهترین دروغهاست . خدائی که دروغ بگوید و مکر بکند ، دروغش و مکرش ، مقدس نمیشود ، بلکه خودش ، اهریمن است .

یکی محضر اکنون بیاید نشست

که جز تخم نیکی ، سپهد (ضحاک) نکشت
 نگوید سخن ، جز همه راستی نخواهد به داد اندرون ، کاستی
 کاوه ، با همان جگر بهمنیست که به این محضری که گواه بر
 مشروعیت ضحاک میدهند ، میرود و بپا میخیزد و میخروشد که :
 چو برخواند کاوه همه محضرش سبک سوی پیران آن
 کشورش

خروشید که ای پایمردان دیو بریده دل از ترس کیهان خدیو
 همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دلها بگفتار اوی
 نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا
 خروشید و برجست لرزان زجای بدرید و بسپرد محضر
 بیای

این « نوشتجات مقدس » را که گواهی برحقانیت ضحاکان به آزار
 مردمان در جهان میدهند، باید مانند کاوه ، از هم درید ، و زیر پا
 گذاشت . کمر بستن ، يك پیمان اجتماعی با « بهمن + سروش »
 ، برای دست یافتن به این بینش به درد مردمان، و اندیشیدن به
 درد مردمان ، و برخاستن برضد هرگونه ستمکارو « جان آزار و
 خرد آزار » بوده است . در آثار الباقیه میآید که : « جشن مهرگان
 بزرگ که روز بیست و یکم مهر (رام روز) بوده فریدون به
 مردم دستور داده کستی به کمر به بندند و زمزمه کنند ، برای
 سپاسگزاری خداوند که ایشان را موفق داشته پس از هزارسال
 برضحاک پیروز شوند و از آن زمان سنت بوده است » . این رد پا،
 بخوبی معنای اجتماعی و سیاسی کمر بستن را چشمگیر و
 برجسته میسازد ، چون اصل سنت کمر بستن را به این رویداد
 برمیکرداند . البته با شناخت این پنج روزی که پایانش روز رام
 است ، میتوان به معنای ژرف رسم کمر بستن رسید .

این پنج روز که « سروش + رشن + فروردین + بهرام + رام »
 باشد ، هم تخم جانواران اهلی (گوسپند) و هم تخم انسان هستند .
 انسان مرکب از دو بخش است : يك بخش زمینی که آرمیتی (
 ارمایل) میباشد ، و يك بخش آسمانی که فروردین و بهرام و رام
 باشد که رویهمرفته همان « سیمرغ و آرمیتی ، آمیخته باهم »

باشند (گرمایل) . سیمرغ ، همان گرمائیل در شاهنامه است . گرمائیل نامیست همانند « گرماسین » که نام شهر کرمانشاه (کرمان + شاه = غرما + سین) است . از پسوند « گرماسین » که سین باشد ، میتوان دید که همان سننا و سن (سیمرغ) و صنم است . گرم ، هم به « غرم » گفته میشود که رستم را در خوان دوش ، به آب راهبری میکند و نزد چشمه ، از برابر چشمش ناپدید میشود .

غرم ، این همانی با سیمرغ دارد ، و هم « گرم » ، به رنگین کمان گفته میشود که سیمرغ (در بندهشن سن ور = زهدان سیمرغ) و « کمان بهمن » است . هم غرم ، همان سیمرغست که به اردشیر بابکان در شاهنامه ، حقانیت به حکومت میدهد . گرمائیل ، معانی گوناگون دارد ۱- خدای رنگین کمان ۲- خدای غرم ۳- خدای درخت سپید تآک ، یا کرمة البیضاء که همان درخت بسیار تخمه بوده است . ارمائیل ، همان ارمیتی است . اینها هستند که جگرشان برای فرزندانشان میسوزد (اینها ، بن هر انسانی نیز هستند) . و این دو هستند که در برابر ضحاک برمیخیزند ، و میکوشند بلکه از قربانیهای خونی ، بکاهند . گاو برمایون ، همان ارمیتی ، و مرد پارسای دینی فراز البرز ، همان سیمرغست . ضحاک ، همان میتراس هست که پدیده پیمان را با رسم قربانی خونی ، به هم گره زد . چنانکه رد پایش در همه ادیان سامی ، باقی مانده است و میثاق ایمان ، با قربانی خونی بطور جدا ناپذیر ، گره خورده است . ایمان ، همیشه قربانی کردن جان و خرد انسان ، برای خدائست که همه چیز را میداند و در ازاء آموختن دانشش ، تابعیت محض را در قربانی کردن خرد انسان ، میطلبد .

ابراهیم نخستین میثاق خود را با یهوه در تورات ، با نیمه کردن جانوران می بندد . این رسم در آغاز ، در مورد انسانها نیز اجراء میشده است . در واقع ، این خرد انسان که چشم جان اوست باید قربانی شود . این بود که در تورات ، یهوه ، با نهادن يك گوسفند بجای اسحق ، همان رسم را ادامه میدهد . در واقع ، خرد انسان ،

در آستانه دانش فراگیر یهوه و پدر آسمانی و الله ، ذبح میشود . هرچند که بطور نمادی این حیوان ، قربانی جانشین يك انسان میشود . و البته در همه جا ، مسئله ، نمادین ، باقی نمی ماند . سیمرخ و آرمیتی ، پیکر یابی اصل قداست جان هستند . از این رو برای پیکار با ضحاک ، راه چاره را در آغاز این میدانند که قربانی خونی را « بکاهند » ، ولی همین آرمیتی (گاو برمایون) و همین سیمرخ (که مرد دینی در فراز کوه البرز شده است) هستند که از سوی دیگر ، فریدون را برای برابری با ضحاک ، می پرورده و بسیج میسازند . آنها تنها به تخفیف ذبح و قربانی یا کاهش خشونت و تجاوز ، بسنده نمیکنند . در شاهنامه ، کاوه ، شخصیتی جداگانه از فریدون ساخته شده است . این نیرنگ موبدان زرتشتی است ، تا از سرکش و طغیانگر ، حقانیت رسیدن به حکومت را بگیرند . بدینسان ، حقانیت به سرکشی را در برابر شاهان ساسانی از مردمان گرفتند . در اصل ، کاوه ، همان فریدون بوده است . در اوستا نیز ، خبری از کاوه نیست ، بلکه سخن از پیکار فریدون با ضحاک میرود . هرکسی که برضد زور ، و حکومت استبداد و قدرت خرد کش برخاست ، و در برابرش ایستاد ، و گفت که این حقایق مقدس تو ، همه دروغند ، حق به حکومت می یابد .

جگر که ۱- هم مرکز بینش به زندگی و ۲- هم مرکز همدردی با همه جانها و ۳- و هم مرکز دلیری برای اقدام برضد آزارنده جان است ، این همانی با بهمن داشته است . در کردی ، به جگر ، جه رگ میگویند ، و يك معنای « جه رگ » ، همان « میان » است . بهمن ، چون اصل میان بوده است ، اصل ایجاد انجمن و بزم بوده است . بهمن در همپرسی (دیالوگ) ، همه را به هم می پیوندد و سامان میدهد . بدین جهت ، واژه « جرگه » و « جرگه لوی » در افغانستان به وجود آمده است .

جرگه ، تنها دور هم نشستن و گرد هم آمدن خشک و خالی نیست ، بلکه این خرد بهمنی است ، که باید این انجمن را به هم ، مانند آمد و شد خون از جگر ، تغذیه کند ، و به هم پیوندد و باهم آشتی بدهد

. بدین علت ، موبدان زرتشتی ، این همانی جگر را با بهمن ، از بین برده اند ، چون بدین شیوه ، بهمن ، اصل اجتماعساز جهانی میگردد ، و مرجعیت اهورامزدا از بین میرود . ولی رد پای اینکه جگر ، این همانی با بهمن داشته است ، در همان گزیده های زاد اسپرم باقی مانده است . در بخش سوم ، پاره ۴۹ دیده میشود که از جگر ، آویشن میروید ، که بهمن برای پیکار با اکومن بکار میبرد . در حالیکه همین گیاه در بندهشن (بخش نهم ، پاره ۹۳) ، از میان دوشاخ گش (گوشورون) میروید ، و همین مصرف را نیز دارد . البته میان دوشاخ گش ، که همان هلال ماهست ، مانند جگر ، که میان تن همان گش (کل جانها) است ، این همانی با بهمن دارند .

اینست که کاربرد واژه جگر در مورد کاوه ، و دو خوالیگر ضحاک (آرمیتی + سیمرخ) در شاهنامه که میکوشند ، بشیوه ای ، هم از قربانیان ضحاک ، و هم از خرد آزاری ضحاک بکاهند ، اهمیت فوق العاده دارند .

بهمن ، جگر هر انسان ، جگر اجتماع و جگر جهان جان (گوشورون) است . بهمن که جگر جانست ، بینش آنی به درد سراسر وجود انسان ، درد سراسر اجتماع ، درد سراسر جهان جان دارد ، و کوچکترین آزار و درد را در هر جا باشد ، احساس میکند ، و از آن احساس درد ، میسوزد ، و به آن میاندیشد که این درد را چگونه درمان و آن آزار را چگونه باز دارد ، و همین خرد بهمنی در جگر ، بیباک و دلیر و گستاخ است که در برابر آزارنده ، هرچند خدا هم باشد ، بپا میخیزد و آنرا از گستره جان ، تبعید و دور میکند .

در داستان فریدون این اندیشه بزرگ فرهنگ ایران ، به خود،چهره میگیرد . کاوه ، که کسی جز خود فریدون و جز خود « گش = فرخ = خرم » نیست ، از این قربانیهای خونی ضحاک جگرش میسوزد، و یگراست این درد را آشکارا به ضحاک میگوید :

خروشید و زد دست بر سر زشاه که شاهها منم کاوه داد خواه

البته این شاه ، که ضحاک باشد ، همان خدای قربانی خونی و پیمان است که « میتراس » نامیده می‌شده است . موبدان زرتشتی ، با تبدیل ضحاک به يك شاه ستمگر ، راه قیام ملت برضد « خدایان خون دوست » را بسته اند . ملت ایران برضد هر خدائی که برای ایمان به خود ، خون می‌طلبد ، و زندگی را بنام راستی و داد و مهر و خرد می‌آزارد ، برمی‌خیزد ، و حتا همین خدا را از مرز و بومش ، طرد و تبعید میکند .

بده داد من ، کامدستم دوان همی نالم از تو ، برنج روان ..
مرا بود هژده پسر در جهان از ایشان یکی مانده است این
زمان

ببخشای بر من یکی را نگر که سوزان شود هر زمانم جگر
فروردین که ارتا فرورد ، و یکی از چهره های همان خرم و فرخ
و گوش است ، روز نوزدهم است . این خدا ، این همانی
بانوزده 19 دارد ، و از آنجا که روز پانزدهم با شانزدهم ،
یکیست (دی = مهر) فروردین ، هیجده نیز حساب میشود . کاوه
(1 =) با هژده پسرش ، 19 تا هستند . هیجده یا نوزده ، همان
سیمرغ گسترده پر ، یا به سخنی دیگر ، سراسر جهان جان است .
تو که ضحاک باشی ، تو که میتراس خدای قربانی خونی هستی ،
همه جهان را که فرزندان من هستند ، می‌آزاری :

تو شاهی و گر ازدها پیکری بباید بدین داستان داوری
اگر هفت کشور ، بشاهی تراست چرا رنج و سختی همه
بهرماست

این اعتراض « سراسر عالم جان به میتراس = ضحاک » است .
یهوه و پدر آسمانی و الله ، فرزندان خلف همین میتراس ، خدای
قربانی خونی و پیمان و میثاق و عهد و ایمان هستند . کاوه که
همان فریدون باشد ، و درفش گش را برافراخته است ، درفش
اعتراض سراسر جهان جان را برافراخته است . نام فریدون که
در اصل « ترا تائونا thraetaona » است ، مرکب از دوبخش «
ترا thra + تائونا aetaona » است که به معنای « سه + تون ، یا
سه اتون » است که هم به معنای « سه زهدان و سرچشمه زندگی »

است ، و هم به معنای « سه زن » است . در برهان قاطع « اتون » را چنین معنی میکند ۱- زنی باشد که دخترانرا تعلیم چیزی خواندن و تعلیم نوشتن و نقش دوختن دهد ۲- و بچه دان و زهدان را نیز گویند .

این سه زنخدا که « آرمیتی + ارتافرورد + آناهیت » باشند ، « سه اصل هستی » شمرده میشدند که نگهبان جان و زندگی بودند . فریدون یا کاوه یا گش ، که نماد این نگهبان جان در جهانست ، حق قیام و سرکشی برضد آزارندگان جان و خرد دارد . به همین علت هنگام زاده شدن زرتشت ، برای نگاهبانی از جان او نیزپیدار میشوند (گزیده های زاد اسپرم ، بخش ۱۰ (پاره ۲+۳) . هنگامی دین ضحاک ، گسترش می یابد ، پیروان قداست جان که پیروان آرمیتی و ارتا فرورد یا فروردین (سیمرغ) بودند ، از یکسو به اعتراض پرداختند و آماده قیام برضد او شدند ، و از سوی دیگر کوشیدند ، از خشونت و خونخواری این دین تا میتوانند بکاهند . برای این کار ، در دین میترائی نفوذ کردند ، و کوشیدند که از قربانی ها خونی در رسومشان بکاهند ، چنانچه ابراهیم کوشید ، قربانی گوسفند یا جانور را جانشین قربانی انسان سازد . این اقدام ، در همان داستان آشپزان ضحاک ، باز تابیده شده است . ارمائیل ، آرمیتی است ، و فردوسی این را بخوبی میدانسته است ، چون صفت « پاکدین» را به او داده است ، و او را « ارمایل پاکدین » خوانده است .

در گزیده های زاد اسپرم بخش چهارم درباره آمدن دین به زمین گفتاری هست که موبدان ، اهورامزدا را جانشین ارتافرورد ساخته اند . « آمدن دین به زمین ، مانند فرزند زانیست که باهمکاری دو نیروست .. » البته یکی آرمیتی خدای زمین و دیگری ارتا فرورد (سیمرغ گسترده پر) خدای آسمان بوده است . دین ، نهاده شدن تخم سیمرغ در زهدان (اتون = تن) آرمیتی است . آرمیتی ، زهدان تخمه سیمرغست . در این روایت ، هرچند هم که تحریف شده است ، دیده میشود که آرمیتی که همان سپندارمذ است « سپندارمذ ... همانا پیداشد . او جامه روشن پوشیده داشت ... و

کستی زرین بر میان بسته داشت که خود ، دین ... بود . زیرا دین ، بندی است که بر آن سی و سه بند پیوسته است .. « . البته موبدان زرتشتی که این اسطوره ها کهن را دست کاری میکردند ، دچار تناقضات خنده آور میشدند . به هر حال میتوان دید که دین که همین « کمر بند سی و سه رشته است که انسان به میانش می بندد » .

موبدان زرتشتی از این اندیشه بزرگ در فرهنگ ایران ، که بستن کمر بند بهمنی بر میان ، برای داشتن تعهد اجتماعی و جهانی و سیاسی باشد ، يك مشت مزخرفات تنگ و سطحی ساخته اند . از جمله در اینجا آرمیتی ، خدای زمین ، کمر بند سی و سه رشته را به کمر دارد که او را مظهر زیبایی میکند ولی این کمر بند ، مرکب از « سی و سه گناه اصلی » هستند ! خدا ، کمر بند گناهان را به کمر می بندد ! خدای دین ، کمر بند گناه را به میان می بندد که او را زیبامیسازد ! تلاش برای ساختن اسلامهای راستین ، یهودیتهای راستین ، زرتشتیگریهای راستین ، همه را دچار همین گونه تناقضات مضحك میسازد ، ولی حق خنده کردن بر آن را ، از مردمان میگیرند ، و سپس این افزوده ها را از بیگانگان و یونانیان و مغان و ... میدانند . از سوی دیگر ، فردوسی گرمایل را که سیمرغ باشد ، « گرمایل پیش بین » میخواند .

اینکه سیمرغ ، پیش بین بوده است ، از همان داستان رستم پس از نبرد با اسفندیار ، میتوان دید . سیمرغ ، آینده نبرد با اسفندیار را به رستم میگوید که چه فاجعه ای روی خواهد داد . پس در این فرهنگ ، آمدن دین به زمین ، آمیختن سیمرغ (گرمایل) با آرمیتی (ارمایل) بوده است ، و نشانش ، بستن کمر بند سی و سه رشته بر میان میباشد که جایگاه جگر است ، و این جگر است که از درد جهان جان میسوزد . البته نرینه سازی این سه زن خدا ، یکی از رسوم متداول بوده است ، که هم در مورد ابراهیم و هم در مورد عیسی صورت گرفته است ، چنانچه همین خدایان در خردسالی محمد نیز (هنگامیکه نزد حلیمه است) پدیدار میشوند ، و احشاء او را که از جمله همان دل و شش و جگرش میباشد ،

پاك و روشن میسازند ، و او را در آغوش میگیرند و می بوسند ،
که در فرصت دیگر بررسی خواهد شد .

دو پاکیزه از کشور پادشا	دو مرد گرانمایه پارسا
یکی نامش ، ارمایل پاکدین	دگر نام ، گرمایل پیش بین
... یکی گفت مارا به خوالیگری	بباید برشاه رفت آوری
وز آن پس یکی چاره ای ساختن	زهرگونه اندیشه ، انداختن
مگر زین دوتن را که ریزند خون	یکی را توان آوریدن برون
برفتند و خوالیگری ساختند	خورشها به اندازه پرداختند
خورشخانه پادشاه جهان	گرفت آن دو بیدار خرم نهان
چو آمدش هنگام خونریختن	زشیرین روان اندر آویختن
از آن روزبانان و مردم کشان	گرفته دومرد جوان را کشان
زنان ، پیش خوالیگران تاختند	زبالا بروی اندر انداختند
پر از درد خوالیگران را جگر	پر از خون دویده، پر از کینه

، سر

جگر دو آشپز که « آرمیتی و سیمرخ » باشند ، بهمن است ، و
تخم هرانسانی ، جمع این دوخدا باهمست . پس جگر یا میان
هرانسانی نیز ، جگر این دوخداست که به رفع آزار از همه جانها
میاندیشد . این خردبهمنی ، « گیتی خرد » یا « خرد کاربند » یا «
خرد شهر ساز = خرد شهروند » است .

همی بنگرید این بدان ، آن بدین ز کردار بیداد شاه زمین
از آن دو ، یکی را برداختند جز این چاره ای نیز نشناختند
و جوانانی که از این قربانی ضحاک ، بدست آرمیتی و سیمرخ ،
رهائی می یابند ، « کُردان » بوده اند . این رد پای آنست که
کردان ، پیروان این زنخدایان باقی مانده اند ، و به آئین قربانی
خونی ضحاک نپیوسته اند . از این رو ، واژه های فراوانی از
فرهنگ زنخدائی ، هنوز نیز در زبان کردی باقی مانده است که
در زبان فارسی از بین برده شده است .

کمربند به میان بستن ، کمربند به گرداگرد جگر ، یا بهمن ، بستن
است که « خرد به » ، یا اصل همه خردها هست . کمربندبه میان
بستن ، بسیج ساختن خرد بهمنی ، برای نگهداری جانها و سامان

دادن به مردمان است . هم « جگر گش » در گزیده های زاد اسپرم ، بهمن است ، و هم جگر در تخم انسان که « آمیختگی بهمن با سیمرخ » است ، بهمن است . همین جگر یا جرگ (جرگه) است که با چنین گونه خرد ورزی ، همه اجتماع را يك « جرگه بزرگ = جرگه لوی » میکند .